

Iranophobia; A Project on Orientalism

Mostafa Sadeghin

Received: 2017/07/09

Accepted: 2017/09/02

It is a form of knowledge about "the other" that can be read and studied at the beginning of the matter, and studied the various aspects of the East such as language, history, culture, and politics. There is another form of Orientalism, which, in fact, justifies the period of colonialism, Europe and Central America, seeking to distinguish from the ideological perspective between "self" and "the other" and derives its superiority. The best way to deal with the other is to create panic among the public opinion. The fear of the other in the form of "Africa is fear" and "Japan are afraid" and sometimes in the form of "Fear Islam", "Shiite" and "Iran is afraid". The Iran-Aid project is intensely pursued after the victory of the Islamic Revolution of Iran, and especially after the region's transformation in the form of Islamic awakening.

Iran is also followed by a fear of Western and Western countries in the Gulf region. In this regard, it can be said that all English and Arabic media, including visual media like Al-Arabiya and Al-Jazeera and virtual media, such as Internet sites, have been in line with their countries' policies.

In this article, with emphasis on Orientalism and related concepts like "self" and "other" to illustrate, Iran is planning to introduce fear as a project in the oriental route, which goes through the path of "fear of fear" and "Shiite phobia".

Keywords: Orientalism, Fear Islam, Shi'a-terror, Islamic Revolution of Iran, Islamic awakening, Fear of Iran.

ایران‌هراسی؛ پروژه‌های در مسیر شرق‌شناسی

مصطفی صادقین*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۴/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۶/۱۱

چکیده

دانش شرق‌شناسی شکلی از دانش درباره «دیگری» است که می‌توان در ابتدای امر آن را مطالعه و تحقیق درباره جنبه‌های مختلف شرق مانند زبان، تاریخ، فرهنگ و سیاست دانست. شکل دیگری از شرق‌شناسی نیز وجود دارد که در واقع توجیه‌کننده دوران استعمارگری، اروپامحوری و آمریکامرکزی است و به دنبال این است تا از منظری ایدئولوژیک، بین «خود» و «دیگری» تمایزی اساسی قائل شود و برتری خود را نتیجه بگیرد. بهترین راه برای تقابل با دیگری، ایجاد هراس در بین افکار عمومی است. این هراس از دیگری گاه در قالب «آفریقاهراسی» و «ژاپن‌هراسی» و گاه در قالب «اسلام‌هراسی»، «شیعه‌هراسی» و «ایران‌هراسی» بوده است. پروژه ایران‌هراسی، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و به ویژه پس از تحولات منطقه در قالب بیداری اسلامی به شدت در حال پیگیری است.

ایران‌هراسی هم از سوی کشورهای غربی و هم در بین کشورهای عربی حوزه خلیج فارس دنبال می‌شود. در این راستا می‌توان گفت که تمامی رسانه‌های انگلیسی‌زبان و عربی‌زبان، اعم از رسانه‌های دیداری مثل العربیه و الجزیره و رسانه‌های مجازی مثل سایت‌های اینترنتی، هم‌راستا با سیاست‌های کشورهای خود بوده‌اند.

در این مقاله با تأکید بر پروژه شرق‌شناسی و مفاهیم مرتبط با آن مثل «خود» و «دیگری» درصدد نشان دادن این هستیم تا ایران‌هراسی را پروژه‌ای در مسیر شرق‌شناسی معرفی کنیم که از مسیر «اسلام‌هراسی» و «شیعه‌هراسی» می‌گذرد.

واژگان کلیدی: شرق‌شناسی، اسلام‌هراسی، شیعه‌هراسی، انقلاب اسلامی ایران، بیداری اسلامی، ایران‌هراسی.

* فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد، دانشکده معارف اسلامی و فرهنگ و ارتباطات، دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام).
mostafa.sadeghin22@gmail.com

مقدمه

دانش شرق‌شناسی شکلی از دانش درباره «دیگری» است که می‌توان در ابتدای امر آن را مطالعه و تحقیق درباره جنبه‌های مختلف شرق مانند زبان، تاریخ، فرهنگ و سیاست دانست. این رویکرد پژوهشگرانه فارغ از هر نوع جهت‌گیری سیاسی و ایدئولوژیک به دنبال شناخت تفاوت‌ها و شباهت‌های بین فرهنگ‌ها، زبان‌ها و تاریخ ملل مختلف است. اما شکل دیگری از شرق‌شناسی نیز وجود دارد که در واقع توجیه‌کننده دوران استعمارگری، اروپامحوری و آمریکامرکزی است و به دنبال این است تا از منظری ایدئولوژیک، بین «خود» و «دیگری» تمایزی اساسی قائل شود و برتری خود را نتیجه بگیرد. مفهوم «خود» در این دیدگاه، جنبه‌ای ایدئولوژیک داشته و شرق‌شناسی به دنبال تثبیت ایدئولوژی غرب و هر آنچه برای غرب دارای منفعت است می‌باشد، در حالی که مفهوم «دیگری» در واقع دربرگیرنده تمامی آن چیزی است که غرب آن را در برابر خود و منافع خود می‌بیند و درصدد نفی و یا بدجلوه دادن آن است. به همین سبب از طریق دانش شرق‌شناسی سعی دارد تا با ایجاد هراس در بین افکار عمومی، از یک طرف فعالیت‌های استعماری خود را توجیه کرده و از طرف دیگر مانع نفوذ ایدئولوژی رقیب در بین ملل دیگر شود.

ایران‌هراسی نیز در مسیر شرق‌شناسی قرار دارد؛ به خصوص اینکه پروژه ایران‌هراسی، اولاً، از مسیر اسلام‌هراسی و شیعه‌هراسی می‌گذرد و ثانیاً، اینکه هراس از ایران پس از اتفاقات منطقه و بیداری اسلامی شدت بیشتری گرفته است.

۱. چارچوب نظری؛ شرق‌شناسی

در ابتدا اگر بخواهیم به طور مختصر پیشینه‌ای از اینکه شرق‌شناسی در چه زمینه و بستری به وجود آمد و ردپای آن در کجا قابل جستجو است ارائه کنیم، لازم است اشاره کنیم که در دوره‌ای از تاریخ که عالم اسلامی دچار رخوت، تفرقه، پریشانی گشته بود در مغرب زمین، تحولات جدیدی در حال رخ دادن بود و به تدریج انسان غربی با بازتعریفی جدید از مفاهیم بنیادی در حیات آدمی نظیر حقیقت، خدا، طبیعت، انسان، علم و... شالوده‌های تمدنی نوین را استحکام می‌بخشید. این تمدن جدید اطراف و اکناف عالم را درنوردید و در سایه نشاط علمی و قدرت سیاسی - نظامی به شناخت و

تسلط بر سایر تمدن‌ها اقدام کرد. به هر سو فرهنگ و تمدن اسلامی نیز مانند سایر تمدن‌ها و فرهنگ‌های شرقی مورد توجه قرار گرفت. البته این نگاه و مواجهه، بی‌طرفانه نبود و در موارد بسیاری متأثر از منفعت‌طلبی‌ها و طمع‌ورزی‌ها، تعصب‌ها و کج‌فهمی‌ها و همراه با غفلت و جهل بود. البته این نکته را هم اضافه کنیم که عزم و تلاش غرب برای شناخت شرق و از جمله اسلام سابقه تاریخی دارد. مسیحیت در قرون وسطی همواره اسلام را به عنوان خطر و رقیبی جدی می‌نگریست و به همین دلیل و همچنین جهالت و وجود تعصبات و غرض‌ورزی‌ها، از اسلام و مسلمانان در اروپا و غرب همواره تصویری دهشتناک ارائه می‌شد. بنابراین در یک جمله می‌توان گفت که با پیدایی تمدن جدید در غرب و همراه شدن بالندگی علمی با تلاش‌های استعماری، شرق‌شناسی متولد شد.

در تمام طول تاریخ، غربیان و اندیشمندان غربی همواره متوجه «شرق» بوده‌اند و در مورد شرق اظهارنظر و قضاوت‌هایی کرده‌اند. از واژه «شرق» مانند واژه «غرب» تفاسیر متعددی شده است؛ بنابراین واژه شرق و شرق‌شناسی را از چندین منظر می‌توان به نظاره نشست: در نظر جغرافیایی، که منظور از شرق همان آسیا، خاورمیانه و دنیای غیراروپایی است. در مفهوم ایدئولوژیکی، بیشتر یک شرق مسلمان در برابر یک غرب مسیحی قرار می‌گیرد. در مفهوم سیاسی در واقع اشاره به خطری است که دنیای مسیحیت غرب و جهان سرمایه‌داری را تهدید می‌کند. معنی شرق‌شناسی در مفهوم آکادمیک آن، رشته‌ای است که درباره شرق گفتگو می‌کند، می‌نویسد و می‌آموزاند. شرق‌شناس راجع به شرق قضاوت می‌کند و مسایل آن را مورد بررسی قرار می‌دهد. در مفهومی وسیع‌تر منظور سبک تفکر ویژه‌ای است که شرق را از غرب به طور بنیادی جدا می‌کند و به تهیه و تدوین زنجیره‌ای از «توجهات» حساب شده در مورد شرق اقدام می‌کند. در واقع شرق‌شناسی عبارت از اراده و نیت خاصی است که به درک و شناخت «شرق» برمی‌گردد (عسگری و فولادوند، ۱۳۶۱، صص. ۹-۶).

ادوارد سعید در کتاب مشهور و معروف خود که با همین نام «شرق‌شناسی» نوشته شده، معتقد است که شرق‌شناسی یکی از مهم‌ترین «منظومه‌های معرفتی» است که در دوران جدید شکل گرفت، و از همان آغاز هدفی جز شناخت و دانش محض را برآورده می‌کرد. این هدف عبارت بود از «هویت‌سازی» برای اروپا در برابر «دیگری»‌ها.

شرق به منزله تجربه‌ای متفاوت به تشخیص اروپا در هیئت هویتی مستقل کمک می‌کرده و تکمیل‌کننده و مشخص‌کننده تمدن، فرهنگ و هویت اروپا بوده است و شرق‌شناسی نیز به بیان عقیدتی و فرهنگی و شناخت این موضوع می‌پردازد و بدین ترتیب، گفتمانی غربی پیرامون شرق به شمار می‌رود. به نظر ادوارد سعید برجسته‌ترین منتقد شرق‌شناسی:

«نخستین مفهومی که شرق‌شناسی در ذهن تداعی می‌کند مفهومی عالمانه و پژوهش‌گرانه است و در واقع این مفهوم هنوز هم در شماری از نهادهای پژوهشی و دانشگاهی متداول است. هر آن کس که درباره مشرق‌زمین تدریس یا تحقیق می‌کند یا چیزی می‌نویسد، شرق‌شناس است و کاری که انجام می‌دهد، شرق‌شناسی است. این مفهوم از شرق‌شناسی با یک مفهوم فراگیرتر شرق‌شناسی خویشاوندی دارد؛ یعنی یک اسلوب اندیشیدن است که بر پایه تفاوت‌های مبتنی بر هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی است» (سعید، ۱۳۸۶، صص. ۲۲-۲۰).

البته ادوارد سعید به مفهوم دیگری از شرق‌شناسی اشاره دارد. او بر این باور است که شرق‌شناسی عبارت است از یک رشته فوق‌العاده منسجم علمی که فرهنگ اروپایی در خلال دوران پس از عصر روشنگری توانست به وسیله آن شرق را از حیث سیاسی، جامعه‌شناسی، نظامی، ایدئولوژیکی، علمی و تخیلی اداره کند و حتی به وجود آورد. به گفته سعید، شرق‌شناسی به‌عنوان مجموعه‌ای از دانش و نظام باز نمود، توانست شرق را همچون «دیگری تمدنی» خاموش اروپا تصویر کند. خطی که برای جدا کردن شرق و غرب در جایی میان یونان و ترکیه کنونی کشیده شد و بیش از آن‌که یک واقعیت طبیعی باشد، یک اختراع «جغرافیای خیالی» اروپایی بود (بروجردی، ۱۳۷۸، صص. ۱۸-۱۷).

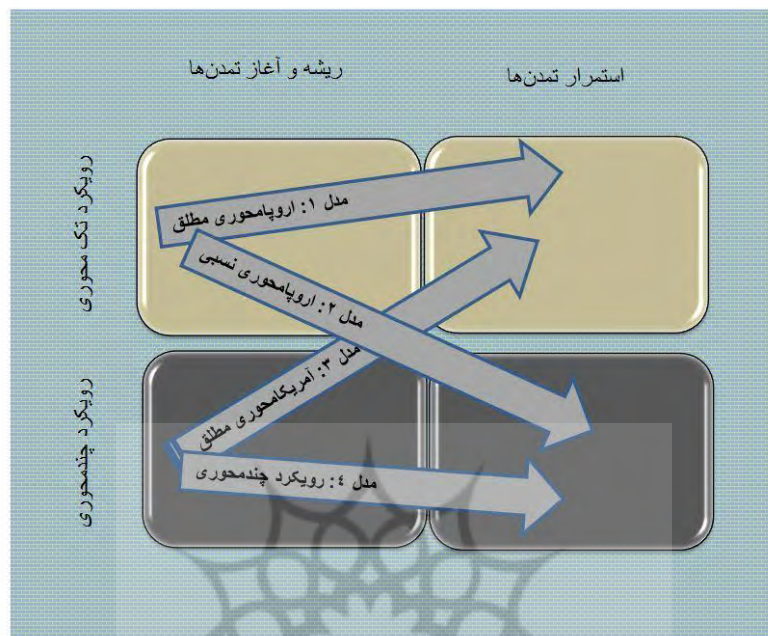
شناخت شرق و شرقیان تنها منحصر در دانش شرق‌شناسی نیست بلکه می‌توان ردپای آن را در گذشته‌های بسیار دور نیز دید. در کتاب فرهنگ خاورشناسان در این‌باره آمده است که:

«اگرچه شرق‌شناسی پدیده‌ای نسبتاً جدید و نوظهور است، اما شناخت شرق و اندیشه پیرامون آن به گذشته‌های دور برمی‌گردد. تفکیک جهان از لحاظ فرهنگی به دو بخش شرقی و غربی به هیچ وجه تازگی ندارد و رد پای آن حتی در نخستین کتیبه‌ها و سنگ‌نبشته‌ها منعکس است. گسترش ارتباطات از سویی و

برخوردهای سیاسی نظامی میان جوامع از طرف دیگر موجب تبادل دانسته‌های فرهنگی کشورهای به اصطلاح شرقی و غربی شده است» (فرهنگ خاورشناسان، ۱۳۷۲، ج ۱، ص. ۱).

مفهوم دیگری که با شرق‌شناسی عجین شده، مفهوم «خود» و «دیگری» است. این دو مفهوم را می‌توان با یک مفهوم سوم گره زد و آن مفهوم «هویت» است. دانش شرق‌شناسی از این سه مفهوم مهم (خود، دیگری، هویت) به طور کامل بهره گرفته است و می‌توان تمام این دانش را بر اساس این سه مفهوم بازخوانی کرد. در واقع شرق‌شناسی با ایجاد «تمایز» بین خود و دیگری درصدد بازسازی و حفظ هویت فرهنگی - سیاسی خود است؛ توضیح اینکه برای اثبات «خود» می‌توان «دیگری» را نفی کرد؛ به این ترتیب تمدن اروپایی - آمریکایی برای حفظ و بقای خود نیازمند وجود یک «دیگری» است تا از طریق نفی و مبارزه با آن بتواند زمینه‌ساز رشد و بقای خود شود. اروپامحوری و آمریکامرکزی را نیز می‌توان بر این اساس تحلیل کرد. اندیشمندان اروپایی همواره در طول تاریخ از طرق مختلف درصدد نظریه‌پردازی برای برتری خود (اروپا) بوده‌اند و بعد از جنگ جهانی دوم و ظهور ایالات متحده آمریکا، آمریکامرکزی شکل گرفت.

اما بر این دو یعنی اروپامحوری و آمریکامرکزی، امروزه نقدهای مختلف و زیادی وارد شده است. توضیح اینکه تاکنون برای درک تمدنی صحیح و همه‌جانبه از جهان چهار الگوی فکری شکل گرفته است که در مدل تصویری زیر آمده است.



منبع تصویر: مقدمه دکتر سعیدرضا عاملی در کتاب هشت تاریخ‌دان اروپامحور نوشته جیمز باولت

چهار رویکرد فوق را می‌توان به شکل زیر خلاصه کرد:

- ۱- در فرض اول تمدن بشری هم در مرحله تولد و هم در استمرار تاریخی خود دارای یک محوریت واحد یعنی تمدن اروپایی بوده است. سلیر کانون‌های تمدنی بشری یا اساساً تمدن محسوب نمی‌شود یا عناصر تمدنی‌شان متعلق به همین کانون‌های خاص تمدنی غرب است. نگاه اول و دوم منطبق بر تحلیل‌های «اروپامحور» است.
- ۲- بر اساس نگاه دوم، تمدن بشری حول یک تمدن خاص یعنی تمدن اروپا که ریشه در تمدن روم، یونان و پاریس دارد، شکل گرفته است. اما در روند تاریخی خود تبدیل به کانون‌های تمدنی مستقلی شده است که از اختصاصات شهری، معماری، هنر، موسیقی و علم خاص خود برخوردار شده است. بر اساس این نگاه، کل تمدن‌های بشری برخاسته و وام‌دار تمدن غرب است. در ادامه مسیر تاریخی هم اگرچه با تکثر تمدن‌ها مواجه هستیم ولی غلبه تمدنی با تمدن غرب است.
- ۳- فرض سوم بر این باور است که تمدن‌های بشری در حوزه پیدایش خود دارای

کانون‌های متعددی بوده‌اند، اما همه آنها به استثنای تمدن آمریکا در مسیر تاریخی خود دچار اضمحلال و فرسودگی عنصری شده‌اند. به این معنا که تمام اختصاصات خود را در حوزه ادبیات، فلسفه، هنر، موسیقی، معماری و شهرسازی از دست داده‌اند و در تمدن آمریکا ذوب شده‌اند. براساس این تحلیل تمدن‌های غیرآمریکایی در ادامه مسیر حیات تمدنی خود ناگزیر به پذیرش یک تمدن مرکزی یعنی تمدن آمریکا هستند. این نگاه در واقع معرف اندیشه «آمریکاگرایی»^۱ یا «آمریکامرکزی»^۲ تمدن‌های امروز و آینده جهان است.

۴- فرض چهارم بر این باور است که تمدن‌ها نه در مرحله پیدایش و نه در روند و استمرار تاریخی خود بر پیکر و بدنه یک تمدن یا یک کانون تمدنی خاص تکیه نزده‌اند، بلکه هم در مرحله پیدایش و هم در مرحله رشد و توسعه چندمحوری بوده‌اند و این دیدگاه معرف «نگاه چندمحوری» به پیدایش و استمرار تمدن‌هاست. براساس این نگاه مرکزیت منتهی به حذف یا حاشیه‌ای کردن سایر تمدن‌ها وجود ندارد و همه تمدن‌ها جایگاه خاص درون تمدنی خود را دارند (بلاوت، ۱۳۸۹، صص. ۱۴-۱۵).

نگاه‌های مبتنی بر الگوهای اروپامحور و آمریکامرکزی نسبت به سایر تمدن‌ها به ویژه تمدن اسلامی و ایرانی به واسطه وجود عنصری اساسی یعنی نوعی تفکر ایدئولوژیک است که به دنبال سلطه‌جویی و برتری‌جویی و تسلط دادن غرب بر «دیگران» است و در این مسیر از هیچ وسیله و ابزاری دریغ نمی‌کند.

در اینجا لازم است این نکته را هم یادآور شویم که این تمایز بین خود و دیگری صرفاً در حوزه سیاسی نیست و در کلام و قلم اندیشمندان غربی این تمایز به حوزه‌های دیگر نیز بسط داده شده است. به عبارت دیگر می‌توان گفت در گفتمان شرق‌شناسی، دیگری نه تنها به لحاظ هستی‌شناختی در مقامی فروتر قرار دارد که لازم است به لحاظ سیاسی بر آن‌ها سلطه اعمال شود، بلکه به لحاظ اخلاقی نیز در وضعیتی به تصویر کشیده می‌شود که لاجرم می‌بایست تحقیر شود. ویلیام ساکس بیان می‌کند: ما همواره میان خود و دیگری تفاوت ایجاد می‌کنیم؛ خود را ارج می‌نهیم و دیگری را تحقیر می‌کنیم. اما برای برخی «دیگری» همچون مدلی است برای تقلید و تمسخر (Sax, 1998, P. 299).

همان‌طور که در پیش از این اشاره کردیم در چند دهه اخیر و به خصوص پس از جنگ جهانی دوم که ایالات متحده قدرتمندانه پا به عرصه رقابت‌های بین‌المللی گذاشت، نیاز به غیریت‌سازی از جانب این کشور بیشتر احساس می‌شود؛ کما اینکه بر خلاف اندیشمندان اروپامحور که بیشتر استدلال‌هایشان درباره برتری اروپا عمدتاً روی چهار عامل دین، نژاد، محیط زیست و فرهنگ بوده (بلاوت، ۱۳۹۲، ص. ۳۴) - که البته استدلال‌هایشان حتی در این زمینه نیز بسیار ناقص و غرض‌ورزانه است - اما استدلال‌های متفکرین آمریکامحور و آمریکامرکز مثل هانتینگتون، فوکویاما و... به مراتب قوی‌تر و با جزئیات بیشتری است و همه آنها را می‌توان در یک پازل معنایی با هم مرتبط دانست که نهایتاً می‌خواهند به بقای تمدن خودشان کمک کنند. این غیریت‌سازی زمانی از طریق جدال ایدئولوژیک با شوروی سابق بوده است که در آن شاهد تقابل دو ایدئولوژی برتر آن زمان یعنی ایدئولوژی سرمایه‌داری آمریکا در برابر ایدئولوژی کمونیستی شوروی بودیم (که از آن به عنوان دوران جنگ سرد یاد می‌شود). با فروپاشی کمونیسم شوروی، نیاز به غیریت‌سازی مجدد احساس شد و نهایتاً اسلام به عنوان غیر انتخاب شد.

البته مفهوم غیریت‌سازی و به عبارت ساده‌تر «خود» و «دیگری» را می‌توان حتی در آثار فرهنگ‌شناسان ابتدایی نیز مشاهده کرد؛ مثلاً برایان ترنر نویسنده کتاب «شرق‌شناسی، مدرنیسم و جهانی شدن» معتقد است که «مسئله فرهنگ‌های دیگر از زمان هرودوت به این طرف مشکل اصلی مردم‌شناسی بوده است» (ترنر، ۱۳۸۳، ص. ۳۷).

ترنر با تایید این نظر که شرق، «دیگری» غرب است و با استناد به ادوارد سعید می‌نویسد: «بدین ترتیب در این دیدگاه شرق به‌عنوان «دگر» غرب به تصویر کشیده می‌شود که عمدتاً «دیگری» منفی بوده است و به‌عنوان حاشیه جهان متمدن نشان داده می‌شود. شرق بخشی از طبقه‌بندی اخلاقی غرب بود. در کتاب «فرهنگ و امپریالیسم» سعید ادعا کرد که هویت جدید غرب به وسیله مستعمرات آن تعریف شده است. این مستعمرات فقط اماکن فیزیکی در یک جغرافیای سیاسی نیستند، بلکه آنها مرزها و محدوده‌های آگاهی ما را با توصیف طرز فکر ما تعیین می‌کنند» (ترنر، ۱۳۸۳، ص. ۲۳).

مسئله مهم دیگری که باید به آن اشاره شود علل و انگیزه‌های شرق‌شناسی است که

با مطالعه در کتب و مقالات شرق‌شناسی می‌توان به سه علت عمده اشاره کرد:
۱- نیاز به تعریف هویت خودی در برابر دیگری: که به تفصیل در بالا در مورد آن صحبت کردیم.

۲- انگیزه‌های سیاسی و استعماری.

انگیزه‌های سیاسی و استعماری را مهم‌ترین عامل پاگرفتن شرق‌شناسی دانسته‌اند، و مستشرقان به عنوان نیروی دولت‌هایشان برای استعمار اقتصادی و سیاسی و فرهنگی کشورهای شرقی به شمار می‌رفته‌اند. اساساً عده‌ای معتقدند که دانش شرق‌شناسی فقط به دنبال پژوهش و شناخت دیگر فرهنگ‌ها و... نبود؛ مثلاً دالمایر در این زمینه معتقد است که دانش شرق‌شناسی حوزه‌ای مطالعاتی است که صرفاً پژوهش‌گرایانه نبود، بلکه رخدادهای سیاسی و اقتصادی آن زمان هم به‌ویژه با نیازهای اجرایی و اداری امپراتوری‌های استعماری در ارتباط بود (دالمایر، ۱۳۸۴، ص. ۲۴۱).

با این تفاسیر آنچه در مقدمه در مورد دو نظریه پیرامون دانش شرق‌شناسی گفتیم به یک نظریه تبدیل می‌شود؛ بنابراین باید دانش شرق‌شناسی را وسیله‌ای برای استعمارگری اروپا و آمریکا دانست، اگرچه این کار جز با شناخت و بیان تفاوت‌ها و شباهت‌های فرهنگ‌های ملل مختلف امکان‌پذیر نیست.

۳- انگیزه‌های تبشیری و دینی

مقوله تبلیغ موضوع بسیار مهمی است که در همه ادیان آسمانی وجود دارد و در هر دینی، عده‌ای به تبلیغ دین خود می‌پردازند. دین مسیحیت نیز از این مقوله مستثنی نیست و همواره در طول تاریخ کشیشان و علمای مسیحی در صدد مسیحی کردن افراد و ملل قدم‌هایی برداشته‌اند.

مثلاً ادوارد سعید در کتاب «شرق‌شناسی» خود داستان‌هایی را در مورد اروپا در بین سال‌های ۱۴۵۰ و ۱۴۶۰ بیان می‌کند که در آن قرار بوده که مسیحیان بکوشند تا با برگزاری چهار کنفرانس، مسلمانان را به دین مسیحیت بگروانند. او در ادامه می‌گوید:

«برای اروپا، اسلام مظهر وحشت، ویران‌گری و شیطان‌صفتی نمایان شد و جماعت مسلمین همچون گله بربرهای منفور. و اسلام عبارت بود از یک مایه دلهره و نگرانی دائم و بدین ترتیب شرق نماینده اسلام در برابر اروپا قرار می‌گرفت» (سعید، ۱۳۸۶، ص. ۱۰۲).

۲. اسلام‌هراسی

همان‌طور که اشاره کردیم، غرب برای تثبیت هویت خود در صدد نفی هویت دیگری است که نتیجتاً منجر به «هراس» از دیگری می‌شود. این دیگری‌هراسی در طول تاریخ همواره وجود داشته است که گاه در شکل «آفریقا‌هراسی» و «ژاپن‌هراسی» و گاه در شکل «اسلام‌هراسی» و «شیعه‌هراسی» جلوه کرده است.

بنابراین بر اساس تحلیل گفتمانی، می‌توان گفت هویت هر گفتمان وابسته به گفتمان دیگر است؛ و به بیان دیگر هر گفتمان هویت خود را در غیریت‌سازی با گفتمان دیگر جستجو می‌کند. آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم، به دلیل دور بودن از صحنه جنگ و بمباران‌های دول محور، بر خلاف اروپا سالم ماند و نیمی از مبادلات اقتصادی جهان را به خود اختصاص داد. گفتمانی که بدین شکل مسلط شد، نیاز به غیریت‌سازی داشت. این امر با ظهور ایدئولوژی مارکسیسم در اتحاد جماهیر شوروی میسر شد. حضور آمریکا در جهان پس از جنگ جهانی دوم، بالاخص در خاورمیانه و ایران، به دلیل مقابله با خطر سرخ توجیه می‌شد. پس از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ آمریکا نیاز به «غیر» داشت؛ و هیچ گزینه‌ای بهتر از اسلام سیاسی در دو شکل سنی - بنیادگرایی طالبانیسم و شبکه القاعده - و شیعه وجود نداشت. بنابراین خطر اسلام و مسلمانان دوچندان جلوه نمود. غرب بدون حضور «غیر» نه تنها نمی‌توانست حضور خود در جهان را تفسیر کند، بلکه اساساً ماهیت آمریکا وابسته به اثبات حضور «دیگری» بود. از همین جاست که پروژه اسلام‌هراسی به عنوان سرآغازی برای شیعه‌هراسی و ایران‌هراسی کلید می‌خورد. بنابراین در ابتدا اسلام به عنوان تهدیدی برای دیگران نمایش داده می‌شود (صالحی، ۱۳۸۸، ص. ۳۹).

نکته مهمی که باید به آن اشاره کنیم این است که نوعی از شرق‌شناسی با نام «شرق‌شناسی نوین» شکل گرفته است که این نوع از شرق‌شناسی منجر به اسلام‌هراسی می‌شود. غیائیان در مقاله خود ضمن اشاره به این مطلب بیان می‌کند که «در شرق‌شناسی نوین چند تمایز عمده در نگرش به شرق و بازنمایی آن دیده می‌شود:

- اول اینکه شرق از حالت کلان بیرون آمده و تنها شامل مسلمانان و عرب‌ها می‌شود. دیگر اینکه در شرق‌شناسی نوین، آمریکای شمالی جایگزین اروپا شده است. در نهایت اینکه مسلمانان و اسلام به دلیل وقوع برخی حوادث به جمعیتی پویا و خطرناک تبدیل شده‌اند که برای غرب تهدیدکننده‌اند و باید با آنها مبارزه کرد و تفاوت

مهمتر در عوامل و ابزار نوین ایجاد کننده آن است» (غیاثیان، ۱۳۸۸، ص. ۱۲۴).

بنابراین ردپای اسلام‌هراسی را باید در شرق‌شناسی نوین جستجو کرد؛ زیرا در شرق‌شناسی نوین توجه بسیار زیادی به اسلام و مسلمانان شده است. دکتر الویری ضمن بیان تفاوت شرق‌شناسی نوین با شرق‌شناسی‌های پیشین معتقد است که با ظهور شرق‌شناسی نوین، اسلام‌شناسی نوین نیز شکل گرفت که با اسلام‌شناسی‌های قبل از آن کاملاً متفاوت است. او به چندین تفاوت اشاره می‌کند؛ به طور مثال یکی از این تفاوت‌ها، «پذیرش قرآن به عنوان یک متن دینی» است و توضیح می‌دهد که «نکته دوم، دینی دانستن قرآن است یعنی اعتراف به اینکه قرآن یک متن دینی است. این یک رویکرد جدید به حساب می‌آید. اعتراف به اینکه قرآن یک متن دینی است، الزاماً به مفهوم پذیرش وحیانی بودن آن نیست. اکثر مطالعات پیشین نسبت به قرآن بر این محور دور می‌زد که قرآن مجموعه‌ای است از خرافه‌ها و داستان‌های نادرست و خیالبافی‌ها و خیالپردازی‌ها و مانند آن. این رویکرد به تدریج تحلیل می‌رود و به جای آن نگاه منصفانه به قرآن تقویت می‌شود و در قرن بیستم و به ویژه نیمه دوم قرن بیستم در یک نگاه پدیدارشناسانه، قرآن به عنوان کتاب مقدس شناخته می‌شود. به این معنا که مسلمانان می‌گویند قرآن کتاب مقدس ماست، پس ما هم می‌پذیریم که به عنوان کتاب مقدس به قرآن نگاه شود، نه اینکه واقعاً بر این باور باشند که قرآن به راستی کتاب مقدس است. قرار گرفتن قرآن در جایگاه یک کتاب مقدس، سبب می‌شود که قرآن را با عهدین مقایسه کنند» (الویری، ۱۳۸۳، ص. ۴).

البته به نظر نگارنده پذیرش قرآن به عنوان یک متن دینی و مقدس سبب نمی‌شود تا ایده اسلام‌هراسی کاهش یا به کلی برجسته شود، بلکه بالعکس شناخت دقیق قرآن و سروکار داشتن زیاد با آن [نه به هدف شناخت صرف بلکه به دلیل جستجو و یافتن آیاتی که بتوان از آن بهره‌برداری منفی کرد] منجر به این می‌شود تا با یک نگاه غرض‌ورزانه، تفسیر آیات به گونه‌ای صورت گیرد که ایده اسلام‌هراسی را تشدید کند؛ کما اینکه به طور مثال در فیلم «فتنه» که پیرامون آیات بحث‌برانگیز قرآن در مورد جهاد و شمشیر و... بود، شاهد آن بودیم که تفسیر آیات نورانی قرآن درباره جهاد، کاملاً غرض‌ورزانه و در جهت تثبیت و تأیید ایده اسلام‌هراسی بود. نتیجه اینکه علی‌رغم پذیرش قرآن به عنوان متن دینی نهایتاً می‌توان انتظار داشت که اسلام‌هراسی بیش از پیش قوت و شدت بیشتری پیدا کند.

پس منظور ما از بیان شرق‌شناسی نوین این است که در این نوع شرق‌شناسی توجه ویژه‌ای به اسلام و مسلمانان شد و در محافل آکادمیک و دانشگاهی و همچنین سطوح تصمیم‌گیری استراتژیک، سهم ویژه‌ای برای اسلام در نظر گرفته شد و این به معنای آن نیست که آنها ذات اصلی اسلام ناب محمدی را شناخته و آن را پذیرفته باشند.

حال باید ببینیم که دلایل اسلام‌هراسی از سوی محافل آکادمیک، سازمان‌های اسلام‌شناسی، رسانه‌ها، دولتمردان غربی و همه کسانی که در این زمینه فعالیت می‌کنند چیست؟

علل اسلام‌هراسی از سوی موارد مذکور طیف وسیعی از مسائل را دربر می‌گیرد که در این مقاله مجال بحث در مورد همه آنها نیست. اما به نظر نگارنده فارغ از دلایل و انگیزه‌هایی که در رابطه با شرق‌شناسی بیان کردیم - که می‌توان آنها را در رابطه با اسلام‌هراسی نیز به کار برد - و فارغ از تمامی دلایل موجود پیرامون اسلام‌هراسی، می‌توان به دو علت مهم در این زمینه اشاره کرد که به خودی خود می‌توانند در رابطه با مقوله ایران‌هراسی نیز قابل استناد باشند و به نوعی انتخاب این دو علت مهم، در راستای پرداختن به موضوع ایران‌هراسی است. این دو علت عبارتند از:

۱- ایدئولوژی اسلام

۲- حادثه ۱۱ سپتامبر (و پیامدهای منفی آن)

۱-۲. ایدئولوژی اسلام

یکی از ویژگی‌های اصلی دین اسلام که مورد تأکید بسیاری از اندیشمندان است، سیاسی بودن آن است. به جرأت می‌توان گفت که بُعد سیاسی اسلام بر ابعاد دیگر برتری محسوسی دارد. حتی با مشاهده گروه‌های مختلف اسلامی نیز به این نتیجه می‌رسیم که آنها بیشتر روی بعد سیاسی تأکید و تکیه دارند. مرشدی زاد و غفاری در این باره می‌نویسند:

«اسلام در ذات خود دینی سیاسی است، ولی در طی تاریخ و با توجه به تحولاتی که در جهان اسلام و نیز ارتباط آن با جهان خارج روی داد، زمینه‌ای فراهم آمد که گرایش‌های مختلف اسلامی بر ابعاد سیاسی اسلام تأکید مجدد و مضاعفی ورزند و از ظرفیت سیاسی و بسیج‌گرایانه اسلام برای مواجهه با دشمنان و برای ایستادن در

مقابل حاکمان مستبد و منحرف و همچنین برای مقابله با آنچه خود انحراف می‌شمردند، استفاده کنند» (مرشدی زاد و غفاری، ۱۳۸۷، ص. ۱۲۸).

همان‌طور که می‌بینیم گروه‌های اسلامی با تأکید بر بعد سیاسی اسلام، آن را دارای چنان ظرفیتی می‌بینند که توانایی این را دارد تا همه نیروها را علیه دشمنان بسیج کند. البته به نظر می‌رسد که این امر جز با تشکیل ساختار و حکومتی که توانایی لازم جهت مبارزه با دشمنان را داشته باشد میسر نمی‌شود. نکته فوق مورد توجه بسیاری از اندیشمندان بوده است و عده‌ای صراحتاً مفهوم اسلام سیاسی را با حکومت اسلامی گره زده‌اند؛ بر فرض مثال بابتی سعید معتقد است که:

«مفهوم اسلام سیاسی بیشتر برای توصیف آن دسته از جریان‌های سیاسی اسلام به کار می‌رود که خواستار ایجاد حکومتی بر مبنای اصول اسلامی هستند. بنابراین اسلام سیاسی را می‌توان گفتمانی به حساب آورد که گرد مفهوم مرکزی حکومت اسلامی نظم یافته است. اسلام‌گرایی طیفی از رویدادها از پیدایش یک ذهنیت اسلامی گرفته تا تلاشی تمام‌عیار برای بازسازی جامعه مطابق با اصول اسلامی را دربر می‌گیرد» (سعید، ۱۳۷۹، ص. ۲۰).

یکی از مؤلفه‌های مهم اسلام سیاسی این است که در آن استعمار غرب عامل اساسی عقب‌ماندگی مسلمانان تلقی می‌شود. مثلاً بهروز لک در این زمینه می‌نویسد:

«اسلام‌گرایان عقب‌ماندگی سیاسی مسلمانان را زائیده استعمار جدید غرب می‌دانند و به این وسیله با دست گذاشتن بر حساسیت‌های امت اسلام، می‌خواهند به عقب‌ماندگی مسلمانان پاسخ گویند» (بهروز لک، ۱۳۸۶، ص. ۳۹).

این اعتقاد سبب شده است که یک نگاه منفی در بین مسلمانان نسبت به تمدن غرب به وجود آید.

نکته مهم دیگری که ذکر آن در رابطه با اسلام سیاسی حائز اهمیت است، این است که آیا مفهوم اسلام سیاسی همان بنیادگرایی و فاندامن‌تالیسم است یا با آن تفاوت دارد؟ همان‌طور که می‌دانیم بحث بنیادگرایی اسلامی در سال‌های اخیر به شدت از سوی اندیشمندان غربی برای نفی و طرد جریان‌های اسلامی و به تبع آن خود اسلام پیگیری می‌شود. بنیادگرایی اسلامی گرچه ادعای بازگشت به ریشه‌های اصیل اسلامی را دارد و معتقد به بازسازی نهادهای اجتماعی بر اساس مؤلفه‌های اسلامی است، اما به دلیل استفاده از ابزار

خشونت (عباس‌زاده فتح‌آبادی، ۱۳۸۸، ص. ۱۱۰)، برای عده‌ای این سؤال مطرح می‌شود که اسلام و خشونت چه رابطه‌ای با هم دارند و سؤالاتی از این قبیل. اما باید دانست که بنیادگرایی اسلامی - که بحث درباره آن بسیار طولانی و مفصل است و در این مقاله نمی‌توان به همه ابعاد و زوایای آن پرداخت - با اسلام سیاسی تفاوت دارد. عده‌ای معتقدند:

«بار معنایی واژگان بنیادگرایی، رادیکالیسم، اسلام‌گرایی و اسلام سیاسی متفاوت است. دال‌هایی چون بنیادگرایی و رادیکالیسم در زمینه فرهنگ غربی بار معنایی کاملاً منفی یافته‌اند. اما، واژگان اسلام سیاسی و اسلام‌گرایی دال‌هایی نسبتاً خنثی و فاقد بار منفی هستند» (بهرزک، ۱۳۸۶، ص. ۳۹).

۲-۲. حادثه ۱۱ سپتامبر (و پیامدهای منفی آن)

همان‌طور که همه روزه در اخبار، سایت‌های خبری، شبکه‌های اجتماعی و... مشاهده می‌کنیم بعد از حوادث یازده سپتامبر، حرکت‌های جدیدی از سوی غربی‌ها در راستای اسلام‌هراسی به وجود آمد که به تنش بیشتر بین مسلمانان و غربی‌ها - مخصوصاً برای مسلمانانی که در کشورهای غربی زندگی می‌کنند - منجر شد. در

یک دهه گذشته، برخی حوادث همچون حادثه ۱۱ سپتامبر، بهانه‌ای برای تشدید اقدامات اسلام‌هراسانه و اسلام‌ستیزانه در کشورهای غربی بوده است. در این دوران این موضوع به یکی از مسائل محوری در کانون توجه دولت‌ها، سیاستمداران و رسانه‌های غربی تبدیل شده و در عرصه زندگی اجتماعی نیز تبعیض‌های زیادی برای مسلمانان ساکن کشورهای غربی در پی داشته است. در رابطه با این موج جدید از اسلام‌هراسی کتاب‌ها و مقالات متعددی نوشته‌اند و هر یک با ارائه آمار و ارقام گوناگون سعی کرده‌اند تا این حرکت‌های جدید را تجزیه و تحلیل کنند. در رسانه‌ها نیز ما شاهد نمونه‌هایی از این حرکت جدید هستیم؛ مثلاً در سال ۲۰۱۱ بود که یک کشیش مسیحی دست به عملی حساسیت‌برانگیز زده و با حمایت کلیسا و طی مراسمی قرآن را به آتش کشید. پس از آن اعتراضات وسیع و گسترده‌ای در سطح جهان علیه این اقدام کشیش مسیحی صورت گرفت که حتی بر اثر این اعتراضات عده‌ای هم کشته شدند. مثال دیگر فیلمی است که اخیراً در توهین به شخصیت والای رسول گرامی اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ساخته شد که پس از آن نیز اعتراضات بسیار گسترده و محکمی در جهت محکوم کردن این فیلم و

عوامل سازنده آن صورت گرفت. قنبرلو در مقاله خود به تعداد دیگری از این رفتارهای اسلام‌ستیزانه اشاره می‌کند که این آمارها مربوط به سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷ است. او می‌گوید:

«در اروپا شدت رفتارهای تحقیرکننده و موهن علیه مقدسات اسلامی همچنان بالا بود. چاپ مکرر کاریکاتورهای موهن از پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در روزنامه‌ها و سایت‌های اینترنتی برخی کشورهای اروپایی در سال‌های ۲۰۰۶ از جمله دانمارک علی‌رغم موج اعتراضات مسلمانان، برآیندی از این حرکت‌ها بود که اعتراضات رسمی نهادهای دولتی کشورهای اسلامی را در پی داشت.

در ژوئن ۲۰۰۵ یک فرد متعلق به گروه‌های افراطی تلاش کرد مسجدی در روتردام هلند را به آتش بکشد. وی روی دیوارهای مسجد شعارهایی مبنی بر ضرورت حذف مساجد از آن منطقه نوشت.

در پی حملات تروریستی ژوئیه ۲۰۰۵ در لندن، گروهی با رفتارهای خشونت‌آمیز به مساجد و دیگر مراکز اسلامی حمله کردند و ضمن آسیب زدن به آنها، شعارهای تند و موهنی علیه اسلام و مسلمانان سر دادند.

در سپتامبر ۲۰۰۵ در لیتس اتریش، مسجدی مورد سنگ‌پراکنی عده‌ای ناشناس قرار گرفت.

در ژانویه ۲۰۰۶ عده‌ای در اسپانیا قرآن را به آتش کشیدند و کتاب‌های اسلامی دیگر را در زباله‌دانی بیرون مسجد انداختند. در همین سال، به چند مکان مقدس اسلامی این کشور نیز حمله شد.

در سپتامبر ۲۰۰۶ مصادف با ماه رمضان در شهر یاروسلاول روسیه، عده‌ای پنجره‌های یک مسجد را شکستند و به داخل آن بمب‌های بنزینی انداختند.

در آوریل ۲۰۰۷ یک قبرستان متعلق به مسلمانان در فرانسه از سوی عده‌ای نژادپرست خرابکار که ظاهراً نازیست بودند، مورد هتاکی قرار گرفت، به نحوی که اعتراض رئیس جمهور وقت، ژاک شیراک، را در پی داشت.

مشابه این حرکت قبلاً در کشورهای مثل اتریش (۲۰۰۳) و روسیه (۲۰۰۶) اتفاق افتاده بود.

طی سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۷ در چند شهر ایالات متحده به مساجد حمله شد و

کتاب مقدس مسلمانان مورد اهانت برخی افراد و گروه‌ها قرار گرفت» (قنبرلو، ۱۳۸۹، صص. ۱۱۲-۱۱۱).

بنابراین مشاهده می‌کنیم که روند اسلام‌هراسی و اسلام‌ستیزی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر شکل جدیدی به خود گرفته است. به نظر نگارنده، این عامل به همراه ایدئولوژی اسلام دو عامل مهم و اساسی در جهت گسترش پدیده اسلام‌هراسی هستند.

۳. شیعه‌هراسی، بیداری اسلامی و ایران‌هراسی

در سال‌های اخیر به نظر می‌رسد توجه اصلی رسانه‌ها و سیاستمداران غربی بیش از آنکه روی اسلام‌هراسی باشد، روی موضوع شیعه‌هراسی است. در این رابطه می‌توان به دو عامل اصلی و اساسی که در جهت تشدید این پروژه مؤثر هستند اشاره کرد. این دو عامل به قدری بر جریان روابط بین‌المللی مؤثر بوده‌اند که کمتر کسی است که در این رابطه شک و تردیدی داشته باشد که نقطه هدف شیعه‌هراسی روی ایران متمرکز است.

این دو عامل عبارتند از:

۱- انقلاب اسلامی ایران

۲- جریان بیداری اسلامی

۳-۱. انقلاب اسلامی ایران

انقلاب اسلامی در ایران به رهبری امام خمینی (ره) در زمانه‌ای رخ داد که فرانسیس فوکویاما آن زمانه را پایان ایدئولوژی نامیده بود و معتقد بود که یک ایدئولوژی اصلی بر جهان حاکم خواهد شد و آن ایدئولوژی «لیبرال دموکراسی» است و همه باید تابع این ایدئولوژی بوده و آن را به عنوان ایدئولوژی برتر که توانسته همه ایدئولوژی‌ها رقیب را شکست دهد بپذیرند. اما به جرأت می‌توان گفت ظهور انقلاب اسلامی تمامی نقشه‌های غرب را نقش بر آب کرد، انقلابی که داعیه‌دار دین، معنویت و ایدئولوژی جدیدی چه در حوزه فرد و چه در حوزه اجتماع بود. بدین ترتیب انقلاب اسلامی توجه همگان به خصوص غربی‌ها را به خود جلب کرد و آن‌ها را وادار کرد تا درباره آن کتاب‌ها و مقالات فراوانی بنویسند.

غرب «دیگری» جدیدی یافته بود که به مراتب سرسخت‌تر از همه دیگری‌های پیشین

بود؛ زیرا نه تنها به دنبال به سعادت رساندن مردم خود بود بلکه طبق فرمایش امام خمینی (ره) در رابطه با صدور انقلاب اسلامی به سایر نقاط جهان، به دنبال این بود تا ملت‌های مستضعف را نیز به سر منزل مقصود برساند و نفوذی هم در بین کشورهای دیگر داشته و آن‌ها را به اسلام راستین دعوت کند. طبیعی است که این هدف به مذاق غربی‌ها خوش نیاید و آن را مغایر با منافع و اهداف استعماری خود بدانند. به همین دلیل غرب راه مبارزه با انقلاب اسلامی را در پیش گرفت. البته لازم به ذکر است که برخی کشورهای اسلامی نظیر عربستان نیز در این راستا هم مسیر با غرب شدند؛ زیرا آنها نیز نسبت به نفوذ انقلاب اسلامی ایران و جریان تشیع در بین مردم خود بیم و هراس داشته و دارند.

به هر حال انقلاب اسلامی توانست به عنوان یکی از قطب‌های مهم و تأثیرگذار در عرصه روابط بین‌الملل بروز کند و در تمامی عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، نظامی و... حرفی برای گفتن داشته باشد. غرب که اکنون نسبت به این جریان روبه رشد احساس خطر می‌کرد سعی کرد تا با بازنمایی منفی از انقلاب اسلامی ایران، تغییری در افکار عمومی جهانیان به وجود آورد.

حاذق نیکرو در مقاله خود در رابطه با این موضوع می‌نویسد:

«بر کسی پوشیده نیست که امروزه رسانه‌های غربی نقشی اساسی در ایجاد و تغییر نگرش افراد نسبت به جهان پیرامون و واقعیت‌های زندگی دارند، زیرا رخدادها را آن گونه که می‌خواهند بازنمایی می‌کنند. از همین رو رسانه‌ها یکی از عوامل مؤثر بر ساخت ذهنیت تک‌تک افراد جامعه نسبت به یک موضوع مشخص و به عنوان ابزار بازنمایی جهان واقعی و پیرامونی به شمار می‌روند. در این راستا رسانه‌های وابسته به نظام پوسیده سرمایه‌داری، متناسب با اهداف و ایدئولوژی خاص خود، تصویری از ایران و انقلاب اسلامی بازنمایی می‌کنند که میان آن تصویر بازنمایی شده و روایت شکل گرفته از آن با واقعیت، تفاوت آشکار وجود دارد. نمونه‌هایی از عملیات روانی غرب علیه انقلاب اسلامی به شرح زیر است:

نادیده گرفتن نقش روحانیان و امام خمینی (ره)

طرح عناصر فرهنگ غربی (دموکراسی، آزادی) به عنوان مهم‌ترین مطالبات مردم

سهیم دانستن عوامل خارجی در پیروزی انقلاب

القای ناتوانی انقلاب اسلامی در تربیت دینی مردم

اعتراض مردم به نبود دموکراسی در جامعه
گسترش فساد و انحطاط اخلاقی جامعه و... (حاذق نیکرو، ۱۳۸۹، ص. ۱۰۱).

۲-۳. جریان بیداری اسلامی

همان‌طور که اشاره کردیم، برخی کشورهای عربی نیز همگام با اربابان غربی خود، با پروژه شیعه‌هراسی و ایران‌هراسی همراه شدند. اقدامات ضد ایرانی دولت‌های عربی به ویژه پس از تحولاتی که در قالب بیداری اسلامی در برخی کشورهای منطقه خاورمیانه - مثل مصر، لیبی، تونس و... رخ داد شدت بیشتری به خود گرفت. تحولاتی که در سال ۲۰۱۱ در کشورهای خاورمیانه آغاز شد، نمادی از انقلاب‌های اجتماعی است، انقلاب‌هایی که بر اساس گفتمان دینی و نشانه‌های اسلام‌گرایی شکل گرفته است. این امر آشکارا انعکاس انقلاب اسلامی ایران در خاورمیانه تلقی می‌گردد (متقی، ۱۳۹۰، ص. ۱۶۴).

علی‌آدمی و همکاران در رابطه با پروژه ایران‌هراسی از سوی دولت‌های عربی منطقه می‌نویسند:

«ماهیت اسلامی این انقلاب و بازتاب‌های گسترده آن، تأثیر عمیقی بر مسلمانان جهان اسلام به ویژه مردم شیعه حوزه خلیج فارس داشته است و این تأثیرات که در قالب بیداری اسلامی مطرح شده به منبع اساسی تهدید برای دولت‌های محافظه کار و غیر دموکراتیک عربی تبدیل شده است» (آدمی و حبیبی، ۱۳۹۱، ص. ۱۴۲).

بیشترین نمود ایران‌هراسی از جانب دولت‌های عربی منطقه را می‌توان در قالب رسانه‌های خبری مثل شبکه العربیه - که متعلق به عربستان سعودی است - شبکه الجزیره قطر - و شبکه‌های عربی‌زبان بی‌بی‌سی، صدای آمریکا و... و همچنین سایت‌های اینترنتی متعلق به این شبکه‌ها دید. از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی ایران عربستان سعودی همواره سیاست‌ها و مواضع تقابلی جویانه‌ای را در قبال جمهوری اسلامی ایران در پیش گرفته است. این کشور که در طول جنگ تحمیلی به طرق مختلف از عراق حمایت و پشتیبانی می‌کرد. هم‌اکنون عربستان سعودی در حوزه رسانه‌ای سیاست‌های مقابله‌جویانه‌ای را علیه جمهوری اسلامی ایران پیگیری می‌نماید. یکی از موارد سیاست مقابله‌جویانه رسانه‌ای عربستان در قبال جمهوری اسلامی ایران، عملکرد شبکه العربیه می‌باشد؛ این شبکه وسیله‌ای برای توجیه سیاست‌های سازش‌کارانه با غرب و رژیم صهیونیستی و از سوی

دیگر ضد ایرانی عربستان است. عربستان سعودی که در سطح منطقه از رقابت سیاسی با ایران خود را ناتوان می‌بیند سعی دارد از طریق شبکه العربیه به مقابله بپردازد. بنابراین جریان بیداری اسلامی که متأثر از انقلاب اسلامی است، توانسته است تا قدرت فرهنگی - سیاسی ایران را در سطح منطقه‌ای بازنمایی کند. از همین روست که می‌توان طرح بعضی مفاهیم از جانب دولت‌های غربی مثل «هلل شیعئی» و... را در این راستا تحلیل کرد. ستوده در این رابطه می‌نویسد:

«فصل مشترک بیداری اسلامی در کشورهای اسلامی (با الهام‌گیری از انقلاب اسلامی شیعی ایران) مقابله با طلسم و اختاپوس استبداد داخلی، وابستگی سیاسی و اقتصادی خارجی، تحقیر فرهنگی و بازگشت به خویشتن و اصالت‌های فرهنگی خود است. انقلاب اسلامی، به عنوان پدیده‌ای که بر مبنای باورهای دینی بنیان و بر اساس شیوه‌های نوین مردم‌سالاری، ساختار سیاسی بدیلی را به جهانیان عرضه داشت، اکنون الگوی مدیریتی جدید برای مقاومت و بیداری اسلامی در منطقه شده است» (مقیمی و ستوده، ۱۳۹۲، ص. ۲۵۱).

نتیجه‌گیری

یکی از ریشه‌های اسلام‌هراسی به بحث‌های شرق‌شناسان برمی‌گردد. اساس شرق‌شناسی بر این بود که غرب، محور و شرق، پیرامون است. بنابراین سعی کردند که یک نوع دوگانه‌انگاری بین ما و دیگری ایجاد کنند که غرب، محور و پیشرفته و توسعه یافته و متمدن است و شرق، عقب‌مانده و متحجر و افراطی است. این فضا که توسط مستشرقان مطرح شد در اذهان غربی‌ها رسوخ پیدا کرده بود که به خوبی این مسئله را «ادوارد سعید» بیان می‌کند. بعد از جنگ سرد این فضا در اذهان غربی‌ها رسوخ پیدا کرد و به نوعی تلاش کردند تا چهره‌ای خشن و افراطی از اسلام ارائه دهند. از طرف دیگر بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، جمهوری اسلامی کانون توجه تمامی بحث‌های آکادمیک و رسانه‌ای غرب شد و ایران به یک «دیگری قدرتمند» برای غرب تبدیل شد و لزوم مبارزه با انقلاب اسلامی که از یک طرف داعیه‌دار دین و معنویت و ایدئولوژی جدید است و از طرف دیگر به دنبال تمدن‌سازی بر اساس مؤلفه‌های اسلامی - ایرانی است، به شدت احساس شد.

این مبارزه و بازنمایی منفی و در یک کلام «ایران‌هراسی»، به ویژه پس از جریان بیداری اسلامی و پر رنگ بودن نقش ایران و انقلاب اسلامی در تحولات اخیر منطقه و الگوگیری این کشورها از انقلاب اسلامی ایران شدت بیشتری پذیرفت، به نحوی که از لحاظ رسانه‌ای می‌توان گفت که ایران‌هراسی نسبت به قبل به شدت از سوی رسانه‌های بیگانه - چه رسانه‌های انگلیسی‌زبان و چه رسانه‌های عرب‌زبان - تبلیغ شد.

یادداشت‌ها

۱. Americanism

۲. Americo-centrism

کتابنامه

۱. آدمی، علی؛ حبیبی، سیدمهدی و بخشی تلپایی، رامین (۱۳۹۱). انقلاب اسلامی، بیداری اسلامی و پروژه ایران‌هراسی دولت‌های عربی منطقه. فصلنامه علمی پژوهشی پژوهشنامه انقلاب اسلامی، سال اول، ۲، بهار.
۲. الویری، محسن (۱۳۸۳). رویکردهای نو در شرق‌شناسی. پژوهشنامه حقوق اسلامی، تابستان، ۱۵.
۳. بروجردی، مهرزاد (۱۳۷۸). روشنفکران ایرانی و غرب. ترجمه جمشید شیرزادی، تهران: پژوهش فروزان روز.
۴. بلاوت، جیمز. ام (۱۳۹۲). هشت تاریخدان اروپامحور. ترجمه ارسطو میرانی و به یان رفیعی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۵. بهروزلک، غلامرضا (۱۳۸۶.الف). جهانی شدن و اسلام سیاسی در ایران. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۶. بهروزلک، غلامرضا (۱۳۸۶.ب). اسلام سیاسی و اسلام‌گرایی معاصر. نگاه حوزه، ۲۰۹، خرداد.
۷. ترنر، برایان (۱۳۸۳). رویکرد جامعه‌شناختی به شرق‌شناسی، پست مدرنیسم و جهانی شدن. ترجمه محمد علی محمدی، تهران: یادآوران.
۸. حاذق نیکرو، حمید (۱۳۸۹). حساسیت‌های غرب به گستره نفوذ انقلاب اسلامی؛ جستارهایی پیرامون پروژه «اسلام‌هراسی» و «ایران‌هراسی» غربی‌ها علیه انقلاب اسلامی.

۹. فصلنامه ۱۵ خرداد، دوره سوم، سال هفتم، ۲۳، بهار. دالمایر، فرد راینهارد (۱۳۸۴). راه‌های بدیل: فراسوی شرق‌شناسی و غرب‌شناسی. ترجمه فاطمه صادقی و نرگس تاجیک، آبادان: پرسش.
۱۰. سعید، ادوارد (۱۳۶۱). شرق‌شناسی؛ شرقی که آفریده غرب است. ترجمه اصغر عسکری خانقاه و حامد فولادوند، تهران: عطائی.
۱۱. سعید، ادوارد (۱۳۸۶). شرق‌شناسی، ترجمه لطفعلی خنجی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۲. سعید، بابی (۱۳۷۹). هراس بنیادین اروپامداری و ظهور اسلام‌گرایی. ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری، تهران: دانشگاه تهران.
۱۳. صالحی، عباس (۱۳۸۸). مطالعه عوامل پیدایش و استمرار اسلام‌هراسی در غرب با تأکید بر مسئله تروریسم. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی.
۱۴. عباس‌زاده فتح‌آبادی، مهدی (۱۳۸۸). بنیادگرایی اسلامی و خشونت (با نگاهی بر القاعده). فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۴(۳۹)، زمستان.
۱۵. فرهنگ خاورشناسان (۱۳۷۲): زندگی‌نامه و کتاب‌شناسی ایران‌شناسان و اسلام‌شناسان. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه) وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
۱۶. قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۹). ۱۱ سپتامبر و گسترش پدیده اسلام‌هراسی در غرب. جستارهای سیاسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال اول، ۲، پاییز و زمستان.
۱۷. متقی، ابراهیم (۱۳۹۰). بیداری اسلامی و گسترش روح دموکراتیک در خاورمیانه. فصلنامه دیپلماسی صلح عادلانه، ۴.
۱۸. مرشدی زاد، علی و غفاری هاشجین، زاهد (۱۳۸۷). اسلام‌هراسی در اروپا؛ ریشه‌ها و عوامل. دانش سیاسی، ۲، سال سوم، پاییز و زمستان.
۱۹. مقیمی، غلامحسین و ستوده، محمد (۱۳۹۲). بیداری اسلامی و توهم شیعه‌هراسی (چالش‌ها و راهکارها). فصلنامه علمی پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی، سال دهم، ۳۳، تابستان.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی